بسیج از آغاز تاکنون

الگوگیری بسیج مردمی سوریه از ایران

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران امکان ورود و نقش‌آفرینی مردم در ساختارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی فراهم شد. مهم‌ترین عرصه ایفای نقش مردم ایران در یک قالب منسجم و سازماندهی شده، «بسیج» بود، سازمانی که شکل گیری آن تنها ۹ ماه پس از پیروزی انقلاب بنیان نهاده شد. در آن زمان گروهی از نیروهای سپاه پاسداران با حضور در محضر امام خمینی(ره) نسبت به توطئه‌ها آمریکا و ایادی او در کشور هشدار دادند. در پاسخ به این مسئله، امام (ره) فرمودند: «یک مملکتی که پس از چند سال، ۲۰ میلیون جوان دارد، باید ۲۰ میلیون تفنگ‌دار داشته باشد.» و این سخن مبنای تاسیس بزرگترین سازمان مردم نهاد در کشور شد.

به دنبال فرمایش امام (ره) در دی ماه سال ۱۳۵۹، تعدادی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، تلاش خود را برای انسجام بسیج و قانونی کردن آن آغاز کردند و موفق شدند، اداره و سازمان‌دهی بسیج را که همان آموزش و سازمان‌دهی مردم بود، به سپاه پاسداران واگذار کنند.

مطابق اساسنامه بسیج، این سازمان به عنوان نهادی به فرماندهی رهبری و با هدف جهاد در راه پروردگار، حراست از دستاوردهای انقلاب اسلامی، تقویت کامل توان دفاعی کشور و کمک به مردم در هنگام بروز بلا و حوادث غیرمترقبه باید ایفای نقش کند که با آغاز جنگ تحمیلی کارکرد و ماهیت بسیج آشکار و تقویت شد.

حمله یکباره ارتش صدام‌حسین با همراهی چندین کشور غربی و منطقه‌ای که در طول هشت سال به چهل کشور افزایش یافت، نظام نوپای اسلامی را با یک تهدید بزرگ روبرو کرد. در واکنش به این مسئله علاوه‌بر ارتش جمهوری اسلامی، سپاه پاسداران انقلاب به عنوان یک ساختار نظامی برآمده از بطن انقلاب اسلامی و به تبع آن بسیج مردمی وارد عمل شدند.

در همین راستا نیروهای فعال در بسیج که غالبا شامل مردان و زنان غیرنظامی می‌شدند به چند دسته تقسیم شدند: الف)نیروهایی که به دلیل برخورداری از آموزش نظامی و توانایی کار با سلاح به جبهه‌ها اعزام می‌شدند، ب)نیروهایی که در کنار فراگیری آموزش‌های اعتقادی-سیاسی، دوره‌های آموزشی نظامی را در محل‌های کار، مدارس و مساجد می‌گذراندند، ج) نیروهایی که دوره‌هایی برای آموزش فرهنگی و تقویت تشکل بسیج دریافت می‌کردند.

حضور مردم در صحنه نبرد علیه باطل

براین اساس انقلاب اسلامی موفق شد با وارد کردن مردم به صحنه فرهنگی و نظامی دوران سخت جنگ، از پتانسیل غیرنظامیان در جهت تحقق پیروزی در میدان نبرد استفاده کند. شکل گیری بسیج عشایری، بسیج دانش‌آموزی، بسیج ادارات و کارخانجات و همچنین بسیج خواهران باعث شد تا علاوه‌بر نیروهای آموزش دیده ارتش و سپاه، بخش عظیمی از مردم تبدیل به بازوی مسلح کشور شوند.

ماحصل مدیریت نیروی مردمی در جنگ، ایجاد همدلی و تقویت وحدت، بروز شکوفایی ابتکارات و نوآوری‌ها در عرصه نبرد، خدمت رسانی منسجم‌تر به نیروهای فعال در جبهه، افزایش توان ساخت بخشی از مهمات جنگی مانند گلوله‌های توپ و خمپاره بود. در این رابطه می‌توان فتح خرمشهر را بزرگترین ثمره حضور خودجوش مردم در جنگ در شاکله بسیج دانست.

در واقع پیوستن مردم به نظامیان که منجر به چند برابر شدن توان مبارزه ارتش و سپاه شد، معادلات جنگ را تغییر داد و نقشه صدام حسین و متحدانش را بی‌نتیجه گذاشت. زیرا در شرایطی که بخش زیادی از نظامیان برای جلوگیری از ورود دشمن از سایر مرزها و انجام وظیفه مرزبانی در مناطق مختلف حضور داشتند، ورود یک نیروی بزرگ انسانی به مناطق درگیر جنگ، موجب دلگرمی و روحیه نظامیان در مبارزه با دشمن بود.

مسئله قابل توجه در عملکرد بسیج این بود که این تفکر و راهبرد باعث شد تا کمترین و کوچکترین اراده‌های معطوف به حمایت از انقلاب و کشور عملیاتی شود. بسیج مردمی به معنای کامل کلمه استفاده از تمامی ظرفیت‌های کشور بود. لذا همان طور که تصاویر و فیلم‌های آن دوران نشان می‌دهد، بسیج زمینه‌ساز حضور گسترده مردان و زنان در سنین مختلف شد؛ افرادی که تا پیش از آن شاید کمترین آموزش‌های کمک‌رسانی و کار با سلاح داشتند.

نکته مهم آن است که فعالیت بسیج به دوران جنگ محدود نماند و پس از آن نیز با تمرکز بر ابعاد فرهنگی و نرم‌افزاری حراست از انقلاب و مقابله با دشمن، تلاش کرده است راه‌های نفوذ را شناسایی و با آنها مقابله کند.

شکل‌گیری «بسیج مردمی» در سوریه

بحران سوریه در نتیجه استفاده غرب و متحدان خاورمیانه‌ای آن از اعتراضات و نارضایتی‌های محدود مردم این کشور در جهت اجرای اهدافشان در منطقه به وجود آمد. آمریکا، اسرائیل و عربستان امیدوار بودند با هدایت جریان تظاهرات مردم اتفاقی که در تونس، مصر و لیبی به وقوع پیوست را این بار در راستای منافع خود، در سوریه با سرنگونی دولت قانونی این کشور تکرار کنند. طبق این سناریو، حذف بشار اسد به معنای از بین رفتن حلقه مهمی از زنجیره محور مقاومتی بود که ایران را به حماس و حزب‌الله لبنان متصل می‌کرد.

اما روند حوادث یکسال پس از شروع تحولات سوریه تغییر کرد، در این راستا تجربه انقلاب اسلامی ایران در مقابله با دشمن راهگشا بود و مقامات کشور روسیه با الهام گیری از الگوی مقاومت بسیج در ایران، ارتشی مردمی به نام «نیروهای دفاع ملی» را پایه‌گذاری کردند.

در این راستا نقش شهید سردار حاج حسین همدانی، از سرداران دفاع مقدس و از نظامیان برجسته جمهوری اسلامی ایران که در آن دوران به دعوت دولت سوریه برای ارائه کمک مستشاری به این کشور رفته بود، بی‌بدیل و قابل توجه است. در واقع شهید سردار همدانی با پیشنهاد تشکیل کمیته‌های مردمی و تجهیز آنها به سلاح زمینه‌ساز تقویت توان ارتش سوریه شد. ایشان با جلب نظر بشار اسد در اعتماد به غیرنظامیان، این فضا را به وجود آورد که حکومت سوریه هم به تاسی از جمهوری اسلامی ایران از تمامی ظرفیت‌های خود برای مقابله با دشمن استفاده کند.

بنابراین در تابستان سال ۲۰۱۲ نیروهای دفاعی مردمی سوریه زیر نظر هلال اسد پسر عموی بشار اسد، متشکل از گروههای مردمی شیعه، سنی، علوی و مسیحی در مناطق مختلف این کشور شکل گرفت. این نیروها در گردان‌های داوطلب زنان و مردان جداگانه سازماندهی شده‌اند و آموزش سلاح‌های ساده مانند کلاشینکف و نارنجک را دریافت و با ایجاد پست‌های ایست بازرسی اقدام به پشتیبانی از ارتش کردند.

در شرایطی که رهبران کشورهای متجاوز امیدوار بودند با هجوم همه‌جانبه از طریق فعال کردن ناراضیان، ورود تروریست‌های خارجی به این کشور و ایجاد شکاف در ارتش حکومت بشار اسد به سرعت سقوط کند، ورود یک نیروی با انگیزه و با تعداد بالا برنامه‌ریزی‌های آنها را به هم ریخت. طبق آمار، در فاصله یکسال از شکل گیری بسیج مردمی سوریه، ۱۰۰ هزار نفر به توان عملیاتی و نظامی این کشور افزوده شد که مهم‌ترین مناطق عملیاتی آنها استان‌های حلب در شمال، حماه و حمص در مرکز، لاذقیه و طرطوس در غرب، دمشق و سویداء در جنوب بود.

دستاوردهای بسیج مردمی در سوریه

نیروهای داوطلب فعال در جیش الشعبی در چند زمینه باعث شکست تروریست‌ها و بازپس گیری مناطق‌اشغال شده از دشمن شدند.

۱) سپردن امنیت بخشی از شهرها به نیروهای مردمی و بسیجی این فرصت را برای ارتش سوریه فراهم کرد تا بتواند با نیروهای بیشتری در صحنه‌های درگیری با تروریستها ظاهر شود. جیش الشعبی نقش مهمی را در پاک سازی شهر «حلب»، در شمال سوریه از گروه‌های تروریستی مسلح به خصوص گروه مسلح موسوم به «ارتش آزاد» ایفا کرد. اعضای فعال در این گروه ضمن دریافت آموزش‌های نظامی مختلف، با برپایی ایست‌های بازرسی و گشت در شهرها امنیت را بالا بردند و مانع از ورود افراد مسلح به برخی مناطق شدند. به عنوان مثال امنیت محله زینبیه در دست این نیروها بود که جوانان شیعه این منطقه با در اختیار گرفتن امور امنیتی آنجا امنیت حرم حضرت زینب(س) و حرم حضرت رقیه(س) را تضمین کردند. براین اساس جوانان غیرنظامی که تا پیش از این خود برای تامین امنیت جانشان نیازمند نیروهای ارتش بودند، تبدیل به بازیگران فعال و مبارز سوریه شدند.

۲) ورود یک نیروی بزرگ نظامی کمکی به میدان نبرد، علاوه‌بر آنکه دست رهبران ارتش را در برنامه‌ریزی‌های دفاعی باز کرد، به آرامش خیال و اطمینان سربازان در جهت ادامه مبارزه افزود. تا پیش از آن رهبران ارتش نگران از دست دادن مناطقی بودند که از چنگ تروریست‌ها خارج می‌کردند لذا آنها مجبور می‌شدند برای محافظت از آن مناطق بخشی از نیروهای خود را در آنجا مستقر کنند. این مسئله به تدریج می‌توانست از قدرت عمل ارتش در حوزه‌های وسیعتر بکاهد. اما شکل گیری نیروهای مردمی و محول شدن وظیفه پاسداری از مناطق بازپس گرفته شده و یا شهرهایی که کماکان در اختیار دولت بود، باعث آسودگی خیال سربازانی شد که در این مسیر باید از جان خود می‌گذشتند. لذا تقویت روحیه ارتش یکی از مهم‌ترین دستاوردهای شکل گیری بسیج مردمی در سوریه بود.

۳) رسانه‌های غربی و برخی کشورهای عربی با فرافکنی‌های گسترده تلاش داشتند ضمن پوشش راهپیمایی ناراضیان عنوان کنند که حکومت اسد مورد قبول قاطبه مردم سوریه نیست. اما شکل‌گیری بسیج مردمی و پیوستن ۱۰۰ هزار نفر در همان سال نخست، ادعای دروغین رسانه‌های مذکور را افشا کرد. از سوی دیگر حضور گسترده نیروهای داوطلب مردمی از ادیان، مذاهب و گروه‌های مختلف در قالب تشکل بسیج اعتماد سربازان ارتش را نسبت به آینده وظیفه‌ای که پیش رو داشتند بیشتر کردند.

۴) دستاورد دیگر شکل‌گیری کمیته‌های مردمی سوریه، حذف گزینه حمله نظامی گسترده کشورهای غربی و در راس آنها آمریکا بود. رهبران کشورهای حامی تروریست‌های سوریه می‌دانستند صرف حمله هوایی نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. اما ورود پیاده نظام به داخل این کشور هم می‌توانست بهای سنگینی برای آنها به بار بیاورد. اگر تا پیش از سال ۲۰۱۲ تنها بازیگر میدان نبرد، ارتش سوریه بود، اینک هر یک از شهروندان سوری تبدیل به یک نظامی بالقوه شده بود که در قالب ساختار نیروهای دفاع ملی می‌توانست ریسک حمله به این کشور را بسیار بالا ببرد.

۵) از دیگر تاثیرات ایجاد بسیج مردمی، کاستن از قدرت چانه زنی تروریست‌ها بود. زیرا آنها می‌دیدند که پس از پاکسازی مناطق تحت اشغالشان توسط ارتش، نیروی بسیج به سرعت در آنجا شکل می‌گیرد و تبدیل به مانعی در برگشت تروریست‌ها به آن منطقه می‌شود. در این میان همراهی مردم مناطق آزاد شده در قالب نیروی دفاع میهنی با بسیج، امکان نفوذ در بین ساکنین آن مناطق را به صفر تقلیل می‌داد.

۶) نتیجه دیگر تشکیل نیروهای دفاع ملی زمینه‌سازی برای به وجود آمدن حزب‌الله دوم منطقه است. حزب‌اللهی که هدف آن مقابله با هرگونه مداخله خارجی، تجزیه‌طلبی و بی‌ثباتی خواهد بود و در این رابطه با فعالیت زیر نظر ارتش، توان عملیاتی حکومت در برابر هرگونه توطئه را ارتقا خواهد داد.

زمانی که ایران پس از پیروزی انقلاب با انواع ترورهای کور، عملیات بمب‌گذاری در داخل شهرها روبرو بود، به فرموده رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی(ره) نگاه به اکثریت قریب به اتفاق جوانان کشور، نگاهی حاکی از اعتماد بود. در این رابطه مردم هم جواب اعتماد امام(ره) و مسئولین را با ورود به عرصه نبرد و مقابله با دشمن دادند. در سوریه هم این تجربه تکرار شد و در هنگامه درگیری شدید ارتش با تروریست‌ها که موفق شده بودند در برخی مناطق از میان شهروندان سوری یارگیری کنند، به مردم اعتماد شد و آنها به انواع سلاح تجهیز شدند.

لذا موفقیت ایران در انتقال تجارب خود درخصوص اعتماد به ملت و کسب دستاوردهای قابل توجه در سوریه منجر به آن شد که «لئون پانه‌تا» وزیر وقت دفاع آمریکا در همان ابتدای راه این تشکل مردمی، ضمن متهم کردن تهران به دخالت در سوریه، «نیروهای دفاع ملی» را یک نگرانی عمده آمریکا برشمرد.

منبع: بصیرت

> **رسانه‌های غربی و برخی کشورهای عربی با فرافکنی‌های گسترده تلاش داشتند ضمن پوشش راهپیمایی ناراضیان عنوان کنند که حکومت اسد مورد قبول قاطبه مردم سوریه نیست. اما شکل‌گیری بسیج مردمی و پیوستن ۱۰۰ هزار نفر در همان سال نخست، ادعای دروغین رسانه‌های مذکور را افشا کرد. از سوی دیگر حضور گسترده نیروهای داوطلب مردمی از ادیان، مذاهب و گروه‌های مختلف در قالب تشکل بسیج اعتماد سربازان ارتش را نسبت به آینده وظیفه‌ای که پیش رو داشتند بیشتر کردند.**

افول آمریکا و انتقال قدرت از غرب به شرق

«سیاست‌های متناقض»، «خروج از پیمان‌های بین‌المللی»، «بدعهدی و ایجاد تخاصم با کشورهای هم‌پیمان»، همه‌وهمه نشان‌دهنده آن است که آفتاب ابرقدرتی ارباب اسلحه یعنی ایالات متحده آمریکا به سر آمده است. متفکران و صاحب‌نظران که روزی جهان را بدون آمریکای ابرقدرت متصور نبودند، اکنون به جهان پساآمریکا نظر دارند؛ جهانی با هندسه قدرتی بر مبنای علم و اقتصاد که در آن مظهر ابرقدرت بودن، گسترش جنگ و تجاوز به کشورها نیست. امروز «افول آمریکا»، داستان تخیلی بعد از جنگ جهانی دوم، رفته‌رفته برای اندیشمندان غربی واقعیتی نمایان می‌یابد. رهبر انقلاب اسلامی در دیدار جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان در روز ۱۲ آبان‌ماه ۹۷ بحث مفصلی درباره «افول آمریکا» با توجه به قدت نرم و سخت این کشور انجام دادند. از این رو، پایگاه اطلاع‌رسانی KHAMENEI.IR در گزارشی اجمالی، پدیده افول آمریکا را از دیدگاه برخی اندیشمندان غربی بررسی کرده است.

آمریکا؛ تهدید رقبا و آزار متحدان

جهان دوران پرتلاطمی را سپری می‌کند و با فرازوفرودهای دشواری روبه‌رو است: مناسبات و معاهدات بین‌المللی بازتعریف می‌شوند؛ ادبیات سیاسی در حال تغییر است؛ کشورهای رقیب و گاه متخاصم در تشکل‌های جدید به یکدیگر می‌پیوندند و دولت‌های متحد از ائتلاف با یکدیگر خارج می‌شوند. در این میان آمریکا شرایط خاصی دارد. واشنگتن از بسیاری معاهدات بین‌المللی یکی پس از دیگری خارج می‌شود؛ اصول اقتصاد لیبرال و تجارت آزاد را که ده‌ها سال مروج آن بوده، آشکارا نقض می‌کند؛ خود را به هیچ پیمانی وفادار نمی‌داند؛ متحدان سنتی خود را می‌آزارد و تهدید می‌کند که از پیمان‌های محدودکننده سلاح‌های هسته‌ای و پیمان‌های استراتژیک خارج خواهد شد. سیاستمداران کاخ سفید متفاوت عمل می‌کنند؛ سراسیمه به نظر می‌رسند؛ شتاب‌زده کار می‌کنند؛ از ثبات فکری کمتری برخوردارند؛ مدام تغییر روش می‌دهند؛ گویی بیمناک هستند. اما چه رویدادی آنها را نگران کرده است؟

واشنگتن نه‌تنها رقبای دیرین خود مانند روسیه و چین را با تهدیدهای تجاری، سیاسی و حتی نظامی به چالش می‌کشد، بلکه متحدان خود را نیز می‌آزارد. اتحادیه اروپا چندی است در یک سردرگمی سیاسی به سر می‌برد؛ محور بروکسل از یکسو تلاش می‌کند به ارزش‌های لیبرالیسم و آمریکا وفادار بماند و از سوی دیگر شاهد زاویه‌دار شدن مواضع واشنگتن نسبت به خود است. اینک متحدان سنتی آمریکا مانند فرانسه و آلمان از تشکیل ارتش مستقل اروپا سخن می‌گویند. «امانوئل مکرون» رئیس‌جمهوری فرانسه در اظهارات بی‌سابقه‌ای از اینکه اروپا ارتش مستقلی ندارد تا در برابر آمریکا از خود دفاع کند، ابراز تأسف می‌کند. هند و پاکستان بااشتیاق به پیمان‌های جدیدی مانند شانگهای[۱] می‌پیوندند. پکن و دهلی‌نو به‌عنوان رقبای سنتی به یکدیگر نزدیک می‌شوند. اژدهای زرد تلاش می‌کند با صرف ده‌ها میلیارد دلار، جاده ابریشم[۲] را احیا کند و از آسیای دور به مدیترانه و اروپا برسد. بلوک اقتصادی غول‌آسایی مانند «بریکس»[۳] ایجاد می‌شود. این‌همه فرازونشیب برای چیست و منشأ آن کدام است؟

انتقال قدرت، آمریکا را به وحشت انداخته است

حقیقت آن است که جهان آبستن حادثه مهمی است: «افول آمریکا و انتقال قدرت از غرب به شرق». پدیده انتقال قدرت یک رویداد چند بعدی و با وجوه سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی است که اندیشمندان از سال‌ها قبل از وقوع، از آن خبر داده‌اند و اینک به نظر می‌رسد زمان رخداد آن نزدیک شده است. ولی چقدر نزدیک؟ آن‌قدر نزدیک که ظاهراً مقامات کنونی کاخ سفید را به وحشت انداخته است!

تئوری «انتقال قدرت»[۴] اولین‌بار در سال ۱۹۵۸ میلادی توسط «اورگانسکی»[۵] استاد علوم سیاسی دانشگاه میشیگان ارائه شد. براساس این نظریه، قدرت‌های بزرگ در طول تاریخ یکی پس از دیگری متولد می‌شوند، به اوج می‌رسند و در نهایت افول می‌کنند و این سرنوشت محتوم همه ابرقدرت‌ها است.

«الوین تافلر»[۶] نویسنده و اندیشمند آمریکایی سه دهه پس از اورگانسکی با انتشار کتابی در سال ۱۹۹۰ میلادی از پدیده‌ای به نام «تغییر ماهیت قدرت»[۷] سخن گفت. وی معتقد بود در عصر حاضر، ماهیت قدرت به‌کلی تغییر یافته است و این روند همچنان ادامه خواهد داشت. تافلر در اثر دیگر خود تحت عنوان «موج سوم»[۸] می‌نویسد: «تمدن جدیدی در حال ظهور است، ولی انسان‌های نادان در همه‌جا سعی دارند آن را سرکوب کنند... طلوع این تمدن جدید تنها واقعیت روشن زندگی ما است.»

«امانوئل والرشتاین»[۹] جامعه‌شناس شهیر آمریکایی و ارائه‌دهنده نظریه «نظام جهانی»[۱۰] به‌صراحت تأکید می‌کند که آمریکا در مسیر سقوط قرار گرفته و افول این کشور امری حتمی و اجتناب‌ناپذیر است. به‌گفته این جامعه‌شناس، «از زمان جنگ ویتنام تا حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، از سرعت روند و توسعه اقتصادی آمریکا کاسته شده و این کشور، درخشش ایدئولوژیک خود را از دست داده است.»

والرشتاین می‌گوید: «تفوق آمریکا فقط به برتری نظامی خلاصه می‌شود؛ و این، حکایت از آن دارد که ابرقدرت در حال افول است.» وی می‌افزاید: «شاید در آمریکا جمعیت کسانی که فکر می‌کنند این کشور در سراشیبی سقوط قرار گرفته زیاد نباشند، ولی تندروهای این کشور بهتر و بیشتر از دیگران می‌دانند که آمریکا در حال سقوط است و به همین دلیل تلاش می‌کنند با تمام وجود مانع از آن شوند.»

از دیدگاه این جامعه‌شناس، جنگ ویتنام، فروپاشی اتحاد شوروی و حادثه ۱۱ سپتامبر، روند سقوط آمریکا را تسریع کرده است. جنگ ویتنام نه‌تنها یک شکست نظامی بزرگ برای آمریکا بود، بلکه به اقتصاد و اعتبار این کشور نیز لطمات بزرگی وارد کرد. شکست در جنگ ویتنام برای واشنگتن یک فاجعه بود، زیرا آمریکا با تمام توان نظامی، اقتصادی و سیاسی وارد آن شده بود. از سوی دیگر اگرچه فروپاشی اتحاد شوروی ظاهراً به نفع واشنگتن تمام شد، ولی آمریکا پس از این حادثه دیگر توجیهی برای گسترش هژمونی خود در افکار عمومی جهان نداشت. در واقع پس از فروپاشی اتحاد شوروی، هژمونی آمریکا به‌شدت مورد تهدید قرار گرفت. حمله صدام به کویت بهانه خوبی برای آمریکا بود تا توجیهی برای ماشین جنگی خود داشته باشد، ولی این روند در افکار عمومی آمریکا و جهان تداوم نداشت.

والرشتاین می‌گوید: «واشنگتن در عرصه نظامی هم پیروزی مهمی به دست نیاورده است. آمریکا در سه جنگ پس از سال ۱۹۴۵، در یکی (ویتنام) شکست خورد و در دو جنگ دیگر (جنگ کره و خلیج‌فارس) چیز مهمی به دست نیاورد.»

نشریه نیویورک تایمز در شماره بیستم آوریل ۲۰۰۲ در مقاله‌ای نوشت: «یک آزمایشگاه در ژاپن کامپیوتری می‌سازد که سریع‌ترین در جهان است و با ترکیبی از ۲۰ کامپیوتر برتر آمریکایی برابری می‌کند. این نشان می‌دهد که مهندسان آمریکایی در رقابت علمی و فناوری نیز -که اکثرشان تصور می‌کنند دست بالا را در آن دارند- بازی را باخته‌اند.» این مقاله تصریح دارد که «اولویت‌های علمی و تکنولوژیک در دو کشور یکسان نیست. کامپیوتر ژاپنی تغییرات آب و هوایی، داده‌های علمی و اقتصادی را محاسبه می‌کند ولی کامپیوتر آمریکایی به شبیه‌سازی جنگ می‌پردازد.» این تفاوت در واقع بیانگر یک حقیقت جامعه‌شناختی کهن درخصوص قدرت‌های بزرگ است: قدرت حاکم، بر نظامیگری تمرکز دارد و قدرت‌هایی که قرار است جایگزین آن شوند، بر روی علم و اقتصاد متمرکز می‌شوند.

نکته آخر اینکه: بسیاری از اندیشمندان جهان می‌گویند سؤال واقعی این نیست که آیا آمریکا سقوط خواهد کرد یا خیر؟ زیرا افول آمریکا حتمی است؛ بلکه نکته مهم این است که آیا می‌توان راهی پیدا کرد که هنگام سقوط آمریکا، کمترین آسیب به جهان وارد شود؟

> **«سیاست‌های متناقض»، «خروج از پیمان‌های بین‌المللی»، «بدعهدی و ایجاد تخاصم با کشورهای هم‌پیمان»، همه‌وهمه نشان‌دهنده، آن است که آفتاب ابرقدرتی ارباب اسلحه یعنی ایالات متحده آمریکا به سر آمده است. متفکران و صاحب‌نظران که روزی جهان را بدون آمریکای ابرقدرت متصور نبودند، اکنون به جهان پساآمریکا نظر دارند؛ جهانی با هندسه قدرتی بر مبنای علم و اقتصاد که در آن مظهر ابرقدرت بودن، گسترش جنگ و تجاوز به کشورها نیست. امروز «افول آمریکا»، داستان تخیلی بعد از جنگ جهانی دوم، رفته‌رفته برای اندیشمندان غربی واقعیتی نمایان می‌یابد.**

پی‌نوشت‌ها:

۱. Shanghai Cooperation Organisation (SCO) سازمان همکاری شانگهای یک پیمان همکاری چندجانبه امنیتی، اقتصادی و فرهنگی است. این سازمان در سال ۱۹۹۶ توسط چین، روسیه، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان با هدف برقراری موازنه در برابر نفوذ آمریکا و ناتو در منطقه، پایه‌گذاری شد. ازبکستان در سال ۲۰۰۱ به این پیمان ملحق شد. پس از آن مغولستان در سال ۲۰۰۴ و یک سال بعد ایران، پاکستان، هند و افغانستان در سال ۲۰۱۲ و پس از آن بلاروس به‌عنوان عضو ناظر به این سازمان پیوستند. این سازمان ۱۰ ژوئیه ۲۰۱۵ با عضویت هند و پاکستان موافقت کرد و این دو کشور در کمتر از دو سال همه شرایط برای عضویت کامل این سازمان را اجرا کردند و عضویت این دو کشور در سازمان همکاری شانگهای در اجلاس رهبران کشورهای عضو این سازمان در ژوئیه ۲۰۱۷ در آستانه، پایتخت قزاقستان به تصویب رسید.

۲. One Belt, One Road «شی جین پینگ» رئیس‌جمهوری چین در سال ۲۰۱۳ میلادی طرح احیای جاده ابریشم را اعلام کرد. مسیر جاده ابریشمِ جدید از مرکز استراتژیک اوراسیا، از میان کشورهایی باذخایر سرشار انرژی و منابع معدنی و پایگاه جمعیتی قابل ملاحظه عبور می‌کند. این جاده از منطقه شیان در جنوب چین آغاز می‌شود، به شهر ارومچی در مرز قزاقستان می‌رسد و از ایران، عراق، سوریه و ترکیه عبور می‌کند. شاخه دیگر جاده ابریشم از استانبول به شمال غرب، بلغارستان، رومانی، جمهوری چک و آلمان می‌رود. قبل از رفتن به شمال به روتردام در هلند و ونیز در ایتالیا متصل می‌شود. این یک مسیر استراتژیک است. همچنین جاده ابریشم دریایی نیز چین، پاکستان، بنگلادش و میانمار را در بر می‌گیرد.

تمرکز اصلی این جاده، متصل کردن زیرساخت‌های حمل‌ونقل بین آسیا و اروپا است. این طرح یک شبکه گسترده‌ای از بزرگراه‌ها، راه‌آهن سریع‌السیر، خط لوله و شبکه‌های فیبر نوری در اوراسیا را شامل می‌شود.

۳. BRICS
یک بلوک اقتصادی متشکل از برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی

۴. Power Transition

۵. Organski

۶. Alvin Toffler

۷. Powershift

۸. Third Wave

۹. Immanuel Wallerstein

۱۰. The Modern World-System

چرا روز دانشجو سالروز مبارزه با امپریالیسم شد؟

یکی از مناسبت‌های سیاسی که در ایران پس از انقلاب همواره مورد توجه قرار می‌گیرد و برای آن مراسم خاصی نیز برگزار می‌شود روز ۱۶ آذر یا همان روز دانشجو است. اینکه چرا روز ۱۶ آذرماه به صورت خاص روز دانشجو نامیده شده است سؤالی است که شاید برخی پاسخ آن را ندانند. در پاسخ به این سؤال «موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران» طی یادداشتی به بازخوانی ۱۶ آذر در بستر تاریخ پرداخته است.

مناسبت روز ۱۶ آذر به روز دانشجو به سال ۱۳۳۲ و سفر ریچارد نیکسون معاون رئیس‌جمهور آمریکا به ایران باز می‌گردد. روزی که دانشجویان تلاش کردند از فضای رسانه‌ای آن استفاده کرده و صدای اعتراض و نارضایتی خود را به دنیا مخابره کنند. در واقع در مقطعی از تاریخ که هنوز شبکه‌های اجتماعی و اینترنت پدید نیامده بود این مناسبتها فرصت خوبی بود تا مخالفان علم اعتراض خود را بلند کنند و خواستهای خود را فریاد زنند.

بستر شکل‌گیری حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲

در واقع ملتی که از دخالت بیگانگان به ستوه آمده بودند و حوادث منتهی به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را به تمام و کمال درک کرده بودند نمی‌توانستند درد و رنج ناشی از آن را تحمل کرده و سر درگریبان فرو برند. آنها نمی‌توانستند نظاره‌گر وقایعی باشند که طی آن یک حکومت برآمده از رای و نظر مردم جای خود را به حکومتی دهد که با دخالت بیگانگان توانسته بر اریکه قدرت تکیه زند.[۱] این مسئله به ویژه از آن‌روی اهمیت پیدا می‌کند که در این برهه زمانی شاهد ظهور وسایل ارتباط جمعی همچون رادیو و تلویزیون هستیم.

علی انصاری در همین ارتباط می‌گوید در مقطع کودتا با وجود تلویزیون و رادیو وضعیت فرق کرده بود. این دو خود کوچک‌ترین حوادث را انعکاس می‌دادند و مردم از طریق این رسانه‌ها پیگیر حوادث مهم بودند. شنوندگان نیز از نظر شکل‌گیری تفکر سیاسی رشد کرده بودند. وی همچنین می‌گوید بی‌اعتنایی آمریکایی‌ها از رشد فزاینده احساسات ضدآمریکایی از آنجا قابل توجیه بود که ایالات متحده در ابتدای دهه ۱۹۵۰ منافع در خطر بسیار کمی در ایران داشت. بازیگر اصلی در سپهر سیاست ایران در این برهه از زمان انگلستان بود.[۲]

حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲

بر این اساس بود که موتور محرک بیشتر جنبشهای اجتماعی یعنی دانشجویان در حرکتی انقلابی، حادثه ۱۶ آذرماه سال ۱۳۳۲ را رقم زدند. جرقه حوادث ۱۶ آذر ۱۳۳۲در روز ۲۱ مهرماه همان سال آغاز شد. دانشگاهیان، مدارس و بازاری‌ها در تهران، به نشانه اعتراض به حبس و محاکمه مصدق و... تظاهراتی را برپا کردند و با ماموران نیروی شهربانی و دارو دسته اراذل و اوباش درگیر شدند.

در پی این اعتراض‌ها روز ۱۴ آذر ۱۳۳۲ دانشجویان دانشگاه تهران در اعتراض به برقراری روابط مجدد با بریتانیا و ورود دنیس رایت کاردار جدید این کشور به تهران، تجمع‌هایی را در دانشکده‌های مختلف دانشگاه تهران برپا کردند. روز بعد یعنی روز ۱۵ آذر این درگیری‌ها به خارج از دانشگاه و زد و خورد و دستگیری تعدادی از دانشجویان منجر شد. روز شانزدهم آذر همزمان با سفر نیکسون معاون رئیس‌جمهور آمریکا به تهران، فرماندهی انتظامی تهران به تعداد نیروهای خود در دانشگاه افزود. در این روز پیش از اذان ظهر میان نیروهای نظامی و دانشجویان دانشکده حقوق و علوم سیاسی درگیری شدید رخ داد. همچنین در دانشکده فنی به دلیل ورود یکی از نظامیان به سر کلاس برای دستگیری یکی از دانشجویان کار به خشونت کشیده شد.[۳] همین امر سبب گردید دانشجویان از کلاس‌های درس خود خارج شده و به نشانه اعتراض به حضور نیروهای نظامی در دانشگاه دست به تظاهرات زنند. نیروهای نظامی نیز به تعقیب دانشجویان پرداخته و با انواع سلاحهای گرم همچون مسلسل، دانشجویان را به رگبار بستند. در پی این حادثه سه تن از دانشجویان به نامهای مصطفی بزرگ‌نیا، مهدی شریعت رضوی و احمد قندچی کشته شدند و تعدادی نیز به صف مجروحان پیوستند.[۴]

برخورد با دانشجویان به نحوی شدت پیدا می‌کند که صدای اعتراض رئیس وقت دانشگاه تهران یعنی علی‌اکبر سیاسی را نیز درمی‌آورد. در پی این حادثه او در تماسی تلفنی با سپهبد زاهدی به وی می‌گوید با این برخورد وحشیانه نیروهای نظامی تحت امر شما، من دیگر نمی‌توانم عهده‌دار ریاست دانشگاه باشم. سپهبد زاهدی نیز در جواب می‌گوید در این ماجرا مقصر اساتید دانشکده فنی هستند. آنها کلاس‌ها را تعطیل و دانشجویان را به درگیری با نیروهای نظامی تشویق کردند. روز بعد از این حادثه، اساتید دانشگاه تهران جلسه‌ای برگزار می‌کنند و ابتدا قرار بر این می‌شود که دسته جمعی استعفا دهند، اما بعد به این نتیجه می‌رسند که اگر استعفا دهند همان کاری را کرده‌اند که شاه و رژیم پهلوی می‌خواهد یعنی نابودی دانشگاه و از دست رفتن استقلال آن به تمام و کمال. شاه نیز همه این حوادث را از چشم دانشجویان و دانشگاهیان می‌بیند و در کمال تعجب طی مراسمی به نیکسون دکتری افتخاری حقوق بین‌الملل اعطا می‌کند.[۵]

منابع در دفتر روزنامه موجود است